

کارگر سوسیالیست

سال پانزدهم، دوره دوم نشریه اتحادیه سوسیالیستهای انقلابی ایران ۱۴ فروردین ۱۳۸۴

سرمقاله

جنگ در اردوگاه خودی!

در باور یک بورژوا، زن لاجرم جنس دوم است چراکه همه چیز در ذهن وی تحت شعاع نفع شخصی چرخ می خورد. فرهنگ، سنت و اخلاقیات نیز پشتیبان آنند و اقتصاد سرمایه داری و سیاست حامی آن مدافع آشکار و پنهان این ستم. حتی اگر این زن از طبقه ی او باشد و در بازار رقیب سرمایه ی وی! حتی اگر این زن همسر او باشد و در زندگی شریک با وی! یا... در هر حالتی محکوم است که جایگاه برتر را به مردان بسپارد و خود در حواشی زندگی، اقتصاد و سیاست به انتظار گوشه ی چشمی از آنان بماند. در پارلمانهای بورژوایی دقت کرده اید که جمعیت زنان نسبت به مردان تا چه اندازه اندک است؟ و یا این که زنان اصولاً نقشی کلیدی در اختیار ندارند؟ آنها منفعلند و در اکثر مواقع جز در حوزه های مرتبط به جنس خود نمی درخشند! آنها جنس دوم اند اگرچه برای مردانی از شان خودشان!

اما این مسئله ی شایان توجه ای برای یک مارکسیست نیست زیرا این تبعیضات خانوادگی در برابر آن ستم مضاعفی که بر زنان طبقه ی کارگر می رود، هیچ است! تنها اشاره به آن شد تا این نکته ی اساسی را برای بسیاری از فعالین جنبش کارگری یادآور شویم که چه وجه تمایزی باید در باور یک مارکسیست در مقایسه با بورژوای دشمن برجسته باشد!

بقیه در صفحه ۱۱

یک بازنگری بر موقعیت زن ایرانی - به خصوص کارگر زن

باری دیگر ۸ مارس فرا رسید و باری دیگر بسیاری از نظرمندان جنبش کارگری سخنرانی یا مقاله‌ای در مورد اعتصاب کارگران زن صنایع پوشاک و بافندگی شهر نیویورک در سال ۱۸۵۷ و بقیه‌ی تاریخچه‌ی این روز مهم در تقویم سیاسی فعالان جنبش‌های زنان، کارگران، سوسیالیستی، عدالت اجتماعی و حقوق بشر در سراسر جهان را مورد بحث قرار دادند. و سپس در مورد مسایل جنبش زنان در شرایط کنونی نکاتی کلی را ذکر کردند و پرونده‌ی زنان را برای سالی دیگر بستند. ولی امر مهم این است که در طول سالی که گذشت وضعیت زنان ایران، و به خصوص کارگران زن، هیچ پیشرفتی نکرد و روابط اجتماعی که مشخصاً زیربنای ستم جنسی می‌باشند همچنان تولید و بازتولید شدند و قوت خود را، حتی در بین خود طبقه‌ی کارگر، حفظ کردند.

موقعیت زن ایرانی پس از بیش از هشتاد سال

حدود هشتاد و سه سال پیش اوتیس سلطانزاده، برجسته‌ترین تنوریسین جنبش کمونیستی ایران، مقاله‌ای در مورد موقعیت زنان در جامعه ایران نوشت. در مقاله «موقعیت زن ایرانی»، سلطانزاده کوشش می‌کند که وضعیت زنان ایرانی را برای کمونیست‌های کشورهای دیگر ملموس بسازد. مقاله ی وی با این دو جمله شروع می‌شود: "در میان کشورهای اسلامی ایران را می‌توان از لحاظ استعمار و انقیاد زنان در مقام نخست بشمار آورد. موافق فرامین پیغمبر [اسلام]، هر مرد مؤمن می‌تواند تا "چهار زن مشروع" [عقدی] و بنا بر میلش تعدادی زن نا مشروع [صیغه] اختیار کند."

بر اساس معیار بسیار مهم و ابتدایی قوانین و حقوق زنان در رابطه با ازدواج می‌بینیم که هیچ پیشرفتی در این هشتاد و سه سال رخ نداده است. همچنین بر اساس تمامی دیگر معیارهایی که سلطانزاده ذکر می‌کند، رشد فحشا به دلیل بحران اقتصادی، اشتغال زنان (روزانه ۱۲ ساعت کار در مقابل دستمزد ناچیز)، زمینه‌های سیاسی-حقوقی ("تقریباً برده شوهر است")، و غیره هیچ پیشرفت اساسی مشاهده نخواهیم کرد. تنها در حیطه‌ی آموزش زنان می‌باشد که می‌بینیم که نه فقط زنان از محیط مکتبی بیرون آمده‌اند (که البته هنوز باید خزعبلات قران را بیاموزند)، بلکه امروز تعداد زنانی که وارد دانشگاه می‌شوند از مردان نیز بیشتر می‌باشد! منطق سرمایه بل اجبار ادغام هر چه وسیعتر نیروی کار زنان را بر سرمایه‌داران و حکومت آنها تحمیل می‌کند و رشد اقتصاد سرمایه‌داری اثرات ناهمگونی دارد که در بعضی موارد خلاف ایدئولوژی رسمی دولت می‌باشد.

بقیه در صفحه ۲

اتحادیه سوسیالیستهای انقلابی ایران

<http://www.kargar.org/>
Editor@kargar.org

BM Kargar, London WC1N 3XX, UK

چشم امید چپ گریبان کرد به امپریالیزم نباید باشد! - م. رازی صفحه ۴
لبنان: باز هم میدان جنگ توده های تحت ستم با
امپریالیزم و عیادی داخلی اش - سارا قاضی صفحه ۹

«انقلابی که به آن خیانت شد»

صفحه ۱۲

پیشگفتار م. رازی به مناسبت تجدید چاپ کتاب



دختری در کارخانه ریسندگی در آمریکا، حدود سال ۱۹۰۸. منبع: (NYPL).

موقعیت زنان در جنبش کارگری: دو سنت متخاصم

در جنبش کارگری بین المللی دو سنت متفاوت، متضاد و متخاصم وجود دارند: از یک سو سنت رفرمیستی بوروکراسی و از سوی دیگر سنت انقلابی. این دو سنت در تمامی جوانب با هم تفاوت دارند: یکی شامل شوونیسم ملی، شوونیسم جنسی و دیگری، حتی اگر برای مدتی در بین عده‌ای کاستی‌هایی داشته، بر علیه این گرایش‌های انحرافی مبارزه کرده و آلترناتیو که ایدئولوژی و هژمونی بورژوازی را بشکاند، یا حداقل تکان دهد، را عنوان کرده است. مواضع موجود در مورد موقعیت زنان در درون نهادهای جنبش کارگری خود نمونه‌ی بارزی در مورد نظریات و روش کار این دو سنت می‌باشد.

اگر برای مثال به جنبش اتحادیه‌های صنفی در بریتانیا نگاه کنیم می‌بینیم که در دهه‌ی ۱۸۹۰ یکی از تشکل‌های صحافان در لندن (London Society of Machine Rulers) کمیته‌ای را برای بررسی مسئله‌ی ورود زنان به داخل نیروی کار، دایر کرد. گزارش آن شامل این است که نیروی کار زنان "یک مصیبتی است که دیر یا زود می‌بایست که به آن پردازیم." در کنفرانس اتحادیه‌ی صحافان، رهبری اتحادیه سعی کرد که نمایندگان حاضر را قانع کند که بالاخره قبول کنند که زنان به داخل اتحادیه وارد شوند. "ما در مقابل دو آلترناتیو قرار گرفته‌ایم: که دختران را تحت قدرت خود قرار دهیم، یا به آنها بی‌اعتنایی کنیم، که کارفرمایان از آنها بر علیه ما استفاده کنند." ولی با این وجود این کنفرانس عضویت زنان را قبول نکرد، و با اینکه این بحث در درون اتحادیه ادامه یافت، نزدیک به بیست سال طول کشید تا اینکه زنان بالاخره به عضویت این اتحادیه صحافان درآمدند.

و صحافان عقب افتاده ترین قشر طبقه کارگر نبودند! قبل از سال ۱۹۱۰ اتحادیه کارگران برنج (فلزکار) سرسختانه مخالف عضویت زنان بود. رهبر آن اتحادیه حتی خواهان آن بود که دولت قانونی برای جلوگیری از راه دادن زنان در بعضی از صنوف با مهارت بالا را بگذراند، و در این مسیر فعالانه به اقداماتی سیستماتیک دست زد! اتحادیه نجاران تا سال ۱۹۵۲ زنان را به صفوف خود راه نداد و مهندسان فلزکار نیز تا سال ۱۹۵۹ آنان را به عنوان عضو قبول نکردند!

سنت دیگر از سوی مارکسیست‌ها بنا گذاشته شد. این به خصوص پس از اینکه پرولتاریا نظام سرمایه‌داری را در روسیه سرنگون کرد، به طور سیستماتیک و جدی از سوی دولت انقلابی کارگری - با استفاده از امکانات سرشار دولتی - دنبال شد. این دولت هدف کمک به ایجاد احزاب انقلابی کارگران در دیگر کشورها را در دستور کار خود قرار داد. نتیجه‌ی این کار «بین الملل کمونیست» یا «کمینترن» بود. همراه با آن فعالیت‌های خسته ناپذیری در قبال ایجاد مجتمع انقلابی ی اتحادیه‌های کارگری نیز شروع شد. پرولتاریای پیروز روسیه خوب می‌دانست که برای پیروزی کارگران دیگر کشورها نه

البته در این بین می‌توانیم به «حق رأی» نیز اشاره کنیم، که با اینکه از زمان انقلاب مشروطه «مطرح» بوده است، زنان هنوز مجبور بودند که صبر کنند که بورژوازی ایران در سال ۱۳۴۲ برای ادغام بیشتر آنان در بازار نیروی کار، به عنوان یکی از اصل‌های «انقلاب سفید» - و از بالا - به آنان حق رأی بدهد. ولی، تضادهای نظام سرمایه‌داری در ایران، حتی در زمانی هم که رژیم سلطنتی-نظامی شاه، از پشتیبانی کامل و بی درنگ امپریالیست‌ها برخوردار بود و ادعا داشت که رشد و توسعه سرمایه‌داری کشور را به «تمدن بزرگ» می‌سازد، در واقع وضعیت ناهنجاری را برای زنان ایجاد کرد.

آنچه که با به کار آمدن حکومت بورژوازی جدید، رژیم اسلامی-نظامی، اتفاق افتاده، تشدید این تضادها می‌باشد. فراموش نباید کرد که این رژیمی است که انقلاب توده‌ای، انقلابی که یک ربع جمعیت کشور به طور فعال درگیر آن بود، را پس از غصب رهبری آن، شکست داد. با وجود اینکه در این انقلاب توده‌های چند میلیونی، و شامل طبقات و اقشار مختلف درگیر شدند، و نقش تعیین کننده در آن نقش طبقه ی کارگر بود، بلکه زنان بسیج شده در آن نقش بسیار مهمی را ایفا کردند.

این ضد انقلاب اسلامی فقط با بسیج زنان حزب الله بر علیه زنان انقلابی و مبارز توانست آنان را از میدان مبارزات علنی و اجتماعی خارج کند. مبارزات زنان به حیطه شخصی و خصوصی و خانوادگی کاهش یافت و محدود شد. این نوع شکست، بسیج زنان بر علیه زنان، خود پیشینه‌ای مهم در جامعه به جا گذاشته است که اثر مهمی در مبارزات دوران انقلابی آتی خواهد گذاشت. نظام سرمایه‌داری پُر از تضاد می‌باشد، و نوع مشخص آن در ایران نوع بسیار متناقض و متضاد آن در مقایسه با دیگر کشورهای عقب افتاده است.

رژیمی که زنان را - و متأسفانه به درستی - به عنوان «ضعیف ترین» حلقه‌ی جنبش انقلابی تشخیص داد، یورش ضد انقلابی ی خود را با زنان شروع کرد. ولی امروز خود وضعیتی را ایجاد کرده است که تعداد زنانی که سالیانه وارد دانشگاه می‌شوند بیشتر از مردان می‌باشد و، به خاطر جدایی جنسی در بخش بهداشت، تعداد پزشکان زن نیز رشد عظیمی داشته است.

کارگران مرد و کارگران زن

تضادهای نظام کاپیتالیستی همچنین در طبقه‌ی کارگر نیز، یعنی حتی در تنها طبقه‌ای که پتانسیل سرنگونی سرمایه‌داری و جایگزینی آن با جامعه‌ی بی طبقه را دارد، وجود دارد! و متأسفانه این کمبودها حتی در بین مبارزترین، آگاهترین و «پیشگامترین» اقشار طبقه نیز موجود می‌باشند. این صرفاً مسئله ی بازتاب آداب و رسوم جامعه ایران در بین کارگران نمی‌باشد. مسئله از این بسیار عمیقتر می‌باشد. ایدئولوژی حاکم در هر جامعه ای ایدئولوژی طبقه ی حاکم می‌باشد. و خود این ایدئولوژی اساس عینی و مادی خود را در روابط تولیدی جامعه می‌یابد. به خاطر نحوه‌ی پرولتاریزه شدن توده‌های دهقان و تهیدست در جامعه، و نبود امکانات تکنولوژیک و اجتماعی برای ادغام زنان در پروسه ی تولید، مردان در وهله ی نخست و در تعداد وسیعتری وارد بازار نیروی کار و تولید سرمایه‌داری می شوند. مهمترین مانع جلوگیری زنان تولید و بازتولید نیروی کار (یعنی بدینا آوردن نسل جدیدی از کارگران و فراهم آوردن وضعیتی برای تداوم کار پدران، همسران و برادران خود) به طور «خصوصی» در جامعه سرمایه‌داری می‌باشد. این منجر به آن می‌شود که وقتی که زنان درگیر کار می‌شوند در شغل‌هایی که دارای مهارت کم می‌باشند، و یا ترکیب تکنیکی سرمایه کمتر است، و یا شغل‌های نیمه وقت و غیره می‌باشند، و با وجود رشد صنایع و ادغام هر چه بیشتر زنان در نیروی کار، حتی در پیشرفته‌ترین کشورهای سرمایه‌داری، اشتغال زنان کمابیش برای بخش عظیمی از زنان کارگر صدق می‌کند، و کار خانگی، به خصوص پرستاری از کودکان، به طور خصوصی ادامه دارد.

می‌باشد. این مبارزه نه فقط کادرهای زن را می‌سازد، بلکه به کادرهای مرد می‌آموزد (و در وهله اول تحمیل می‌کند!) که برداشته‌ها و سبک کارهای «عادی» خود را، که بی چون و چرا در جامعه سرمایه‌داری جذب کرده‌اند، را زیر سنوآل ببرند. مردانی که حاضر نباشند که عناصر رسوخ کرده و «جا افتاده» در خود را زیر سنوآل ببرند، در نهایت خود را از صف مقدم رزمندگان طبقه‌ی کارگر دور خواهند کرد.

در نتیجه، نهادی که این پروسه را طی کند نهادی خواهد بود که از لحاظ نظری، تشکیلاتی و کارکرد روزانه، بهتر و راسختر است. رادیکالیزم و رزمندگی این نهاد در تمامی جوانب نظری و عملکرد آن بازتاب خواهد یافت و در نهایت مبارزه برای سوسیالیزم را پربرتر خواهد کرد.

برای مثال، سوسیالیزم علمی در زمان مارکس و انگلس، در طی مبارزه بر علیه نظریات و عملکرد هگل‌یون جوان، فونریاخ، آناشیزم پرودون و اشترنر، سوسیالیزم «حقیقی»، اشکال متفاوت سوسیالیزم تخیلی، آناشیزم باکونین، نظرمندان اقتصاد سیاسی (مدافعان سرمایه‌داری)، سوسیال دموکراسی نوپای آلمان، دورینگ و غیره تکامل یافت. از یک سو شاید بشود گفت که مبارزه بر علیه بعضی از این انحرافات وقت محدود و پر ارزش مارکس را گرفت - تا نتواند کاپیتال را تمام کند. ولی، از سوی دیگر، ما به هیچ وجه نمی‌توانیم مارکسیزمی را تصور کنیم که مسیر این مبارزات را طی نکرده باشد! مبارزه با این انحرافات بخش مهمی از تاریخ و سنن ما می‌باشند. کارگران زن نقش فعال و تعیین کننده‌ی خود در جنبش کارگری را فقط با مبارزه بر علیه شوونیزم پدران، همسران و برادران خود به تحقق خواهند رساند.

واضح است که این شوونیزم کارگران مرد نه فقط که در تقابل با حقوق و منافع کارگران زن می‌باشد، بلکه بر علیه منافع کل طبقه نیز می‌باشد! این شوونیزم بخشی از ایدئولوژی بورژوایی است، که مانند دیگر موارد آن، چون شوونیزم ملی، از وحدت و تشکل یابی پرولتاریا، حتی در سطح مبارزه برای رفورها و حقوق‌های ابتدایی، جلوگیری می‌کند. مبارزه بر علیه آن بخشی لاینفک از مبارزه در راه ایجاد حزب انقلابی پرولتاریا و سپس دیکتاتوری ی کارگران و نهایتاً سوسیالیزم می‌باشد. و با وجود آنکه در وهله ی نخست چون مبارزه‌ای «افزونه» به نظر برسد، مبارزه‌ای است که نه فقط سطح آگاهی طبقاتی و انقلابی کل طبقه کارگر را بالا می‌برد، بلکه در امر سازماندهی و «ساختن» کادرهای جنبش انقلابی پرولتاریا ضروری و بجا می‌باشد. مبارزه بر علیه انحرافات درون رهبری ی مرحله‌ی قبلی جنبش کارگری تجربه‌ای بسیار مهمی در ورزیده کردن نسل بعدی، و آماده کردن آن برای کم کردن وزن بر دوش نسل قبلی، امر حیاتی می‌باشد. اگر فعالین جنبش کارگری بگذارند ایدئولوژی و فرهنگ ورشکسته‌ی بورژوازی - آن هم در سطحی بسیار پایین‌تر! - در خود حاکم باشد به هیچ وجه قادر به ایجاد تشکلات واقعاً مستقل نخواهند بود!

مراد شیرین

۲۸ مارس ۲۰۰۵ (۸ فروردین ۱۳۸۴)

«اتحادیه جوانان سوسیالیست انقلابی»

<http://www.javaan.net/>
javan1378@hotmail.com

جوان سوسیالیست شماره ۲۴ چاپ شد

فقط که به احزاب سیاسی ای که به منجلااب همکاری با امپریالیست‌های «خودی» آغشته نباشند نیاز داشت، بلکه همچنین به تشکلات و رهبری نهادهای کارگری که در این کشتار وسیع کارگران برای پیشبرد منافع سرمایه‌داری «وطنی»، به طبقه ی خود خیانت نکرده‌اند. برای رسیدن به این هدف اساس جدیدی نیازمند بود. تبعیضات کهن بوروکراسی کارگری - در تمامی اشکال آن - می‌بایست که کنار گذاشته می‌شد.

اساسنامه‌ی «بین الملل اتحادیه‌های کارگری سرخ»، یا «پروفرینترن»، بر اینکه اتحادیه‌هایی که به آن ملحق می‌شوند می‌بایست که "خود را از تبعیضات کهن رها کنند و دفاع از کارگران زن را به عهده گیرند" مصمم بود. این به آن دلیل بود که «سنت» خصومت، و یا در بهترین حالت بی تفاوتی، در اتحادیه‌های صنفی، بر علیه کارگران زن سد مهمی در راه توسعه‌ی جنبش کارگری بود. (در این اتحادیه‌ها خصومت بر علیه کارگران خارجی و کارگران دیگر اصناف، که به عنوان «رقیب» حساب می‌شدند، نیز بسیار رایج بود.)

آزادی زنان مقیاس طبیعی آزادی عمومی است

"در هر جامعه، درجه آزادی زنان مقیاس طبیعی آزادی عمومی است." شارل فوریر، یکی از نظریه‌پردازان اصلی سوسیالیست‌های تخیلی، بیش از صد و نود سال پیش این معیار را برای سنجش جوامع عنوان کرد. این معیار هنوز کاملاً صحت خود را حفظ کرده است و در طول سال‌ها بارها در نوشته‌های مارکس، انگلس، لوکسامبورگ و دیگر مارکسیست‌ها بکار گرفته شده است. اینکه بر اساس این معیار جامعه سرمایه‌داری ایران در قرن بیست و یکم، با وجود نیروگاه اتمی و کوشش‌هایی که برای کسب تسلیحات هسته‌ای می‌کند، کارنامه‌ی خوبی ندارد، برای همه روشن است.

ولی امروز ما می‌بایست که فرای کاستی‌های طبقه‌ی بورژوا نگاه کنیم. اگر پرولتاریا قرار باشد که خود را به عنوان طبقه‌ی اصلی در جامعه متشکل کند، معیار فوریر معیاری است که ما امروز می‌بایست که با آن خود جنبش کارگری و نهادها و تشکلات آن را نیز بسنجیم. کل جنبش، چه در اتحادیه‌های «زرد» آینده که مورد نظر «سازمان بین المللی کار»، چه در تشکلات مخفی و زیرزمینی، چه در تشکلات نیمه علنی، چه در کمیته‌های اعتصاب، چه در تشکلات صنفی و چه در تشکلات فراگیر صنایع، و ویژه، در دوران انقلابی، کمیته‌های کنترل کارخانه و شوراهای، سطح درگیری بی قید و شرط کارگران زن را در عمل باید پیاده کند. این خود بخش مهمی در مبارزه با ایدئولوژی بورژوازی می‌باشد - مانند درگیری کارگران تمامی ملیت‌ها (چه «بومی» و چه پناهنده).

از سوی دیگر، کارگران زن، و دیگر انقلابیونی که خواهان نقش فعال و انقلابی در درون جنبش کارگری می‌باشند، باید شکستن این دیوار شوونیزم کارگران مرد را، مانند دیوار شوم «کارگرگرایی»، یکی از نبردهای مهم خود بشناسند. این دیوار در جلوی مسیر آنان از وضعیت وخیم کنونی تا ساختن تشکلات مستقل و رزمنده طبقه‌ی کارگر و حزب انقلابی آن قرار گرفته است. راه جلو رفتن مسدود شده است و میان بر یا کجراهی هم موجود نیست. اگر زنان جنبش نتوانند این دیوار را در هم بشکنند چگونه انتظار دارند که قلعه‌ها و سیاه چال‌های سرمایه را به خرابه بکشند؟ اگر زنان نتوانند نقش فعال و به حق خود را در جنبش بدست بیاورند چگونه می‌توانند نقش فعالی در کل جنبش ضد سرمایه‌داری طبقه و جامعه آینده داشته باشند؟

البته، در بسیاری موارد در این مبارزه، و نه صرفاً در این مراحل اولیه، زنان جنبش احساس خواهند کرد که درگیر مبارزه‌ای با «مردان خودی» - پدران، همسران و برادران - می‌باشند. و شاید احساس کنند که این مبارزه آنان را از مبارزه اصلی، یعنی سرنگونی نظام سرمایه‌داری، دور می‌کند و وقتشان را هم تلف می‌کند. ولی، این مبارزه‌ی «حاشیه‌ای جزئی لاینفک از همان مبارزه‌ی «بزرگ»

مورد ارتباط گیری رهبران کومه له با رژیم جمهوری اسلامی (سایت کردستان شرقی).^۳

مواضع کنونی آقای عبدالله مهدی البته نوین نیستند؛ و به نظریات وی در پیش از وقایع اخیر در عراق بر می گردد. تنها تفاوت اینست که نظریات سابق او در حاشیه تحولات عراق و به ویژه شرکت احزاب کرد و مشخصاً موقعیت نوین دوست دیرینه او، جلال طالبانی، در دولت سرمایه داری دست نشانده آمریکا؛ این جهت گیری را تسریع کرده و به مورد اجرا قرار داده است. آقای عبدالله مهدی همانند گرایش های شبه مائونیستی، همواره انقلاب آتی در کردستان و ایران را به دو مرحله تقسیم کرده است. اول؛ مرحله سوسیالیستی (که به زعم وی مرحله ای دور و نا مشخص است)؛ دوم، مرحله دموکراتیک (که مرحله واقعی و قابل تحقق فوری است). در مرحله دموکراتیک او نیز همانند جلال طالبانی شرکت در حکومت های ائتلافی با بورژوازی را بدون ایراد می داند. این مواضع در مقالات پیشین و اخیر ایشان آشکاراً بیان شده است.



عکس مربوط به پرفسور نادر انتصار برگزیده از سایت حسب و حال

آقای عبدالله مهدی در نشریه «افق سوسیالیسم»، (شماره ۲، تیر ۱۳۷۵) با برنامه سابق حزب کمونیست گسست می کند. او به درستی خواهان حذف شعار «جمهوری دموکراتیک انقلابی» از برنامه حزبش شده، اما می افزاید که: «طبعاً در عمل ممکن است انقلاب پیروزمند ایران نتواند از آن چه برای یک حکومت کارگری تنها وظایف فوری و اولیه را تشکیل می دهد، فراتر رود و یا حتی فقط بخشی از آنها را، آن هم به شیوه ی ناقص و نیمه کاره، عملی سازد. به همین قیاس می تواند حالت ها و شکل های سیاسی متنوعی ناشی از توازن های متفاوت نیروهای طبقاتی به وجود آید... منجمله امکان دارد که در شرایط معینی... حزب کمونیست تشکیل یک جمهوری انقلابی... برای تسهیل گذار به انقلاب سوسیالیستی تشخیص دهد، چنین شعاری را بدهد و در چنین حکومتی شرکت کند.» (ص ۲۴ تأکید از ماست)؛ و یا در جایی دیگر می گوید: «... دفاع از دموکراسی انقلابی... کاملاً به جاست و نیز اینکه تحت شرایط خاصی ممکن است (و نه الزاماً) از تاکتیک تشکیل حکومتی بر این خواص (جمهوری دموکراتیک انقلابی نامی است که خصالت این حکومت را نشان می دهد و ته اسم یک حکومت خاص در یک دوره ی معین) پشتیبانی کرده و آن را به عنوان سیاست تاکتیکی در آن مقطع درست تشخیص بدهی، هیچ ایرادی ندارد...» (ص ۲۵).

همین برخورد در اطلاعیه پایانی کنگره دهم کومه له (مرداد ۱۳۸۳) آمده است: «... محورهای اصلی کار و وظایف کومه له به عنوان حزب چپ و سوسیالیستی در کردستان ایران در مقابل کارگران و کل

چشم امید چپ گرایان کرد به امپریالیزم نباید باشد!

م. رازی

Razi@kargar.org

انتخابات اخیر در عراق در پی اشغال نظامی آن کشور توسط امپریالیزم آمریکا، رهبران بورژوا ناسیونالیست کرد در عراق را سخت به شغف آورد. احساسات شغف آمیز رهبران کرد مانند جلال طالبانی و مسعود بارزانی جای تعجبی ندارد. این رهبران بورژوا ناسیونالیست، سال هاست که در پیوند تنگاتنگ با امپریالیزم بوده و چشم امید خود را به تحولات «از بالا» توسط دخالت مستقیم آمریکا دوخته بودند. تحولات اخیر در عراق به زعم آنها صحت سیاست ها این گرایش های بورژوا ناسیونالیست کرد را متحقق کرده است! اما این روند تازه اول کار است. تجربه تاریخی نشان داده است که زحمتکشان کرد از این توافقات «رهبران» با امپریالیزم ذینفع نبوده و نهایتاً لطمه جبران ناپذیر خواهند خورد (هرچند که این انتخابات «آزاد» قابل قیاس با سرکوبهای مردم زحمتکش کرد توسط دیکتاتوری وحشی صدام حسین، نباشد). تحولات آتی نشان خواهد داد که این رهبران در راستای حفظ منافع مردم زحمتکش خود عمل نکرده اند. امکان دارد امپریالیزم به رهبران جنبش خرده نانی تقسیم کرده و چند مقام اداری بی بو خاصیت اعطا گردد؛ اما تمام این امتیازات؛ نه تنها مسئله ملی را حل نمی کند که حل نهایی آنرا به تعویق انداخته و حتی بحران موجود را تشدید می کند.

اما تحولات کردستان عراق نه تنها در رهبری حزب دموکراتیک ایران در جهت گیری در راستای تباری با بورژوازی ایران و امپریالیزم تغییراتی بوجود آورده (البته تغییر سیاست های اخیر این حزب نسبت به رژیم جمهوری اسلامی قابل پیش بینی بود)، همچنان منجر به توهمات و اشاراتی توسط برخی از رهبران «سوسیالیست» و «کمونیست» کرد نسبت به جریانات امپریالیستی و سرمایه داری مشاهده شده است. این مواضع در صورت تداوم مسلماً به سابقه درخشان مبارزاتی این احزاب علیه سرمایه داری و امپریالیزم در دوره پیش؛ لطمه خواهد زد.

برای نمونه مصاحبات مکرر آقای عبدالله مهدی و رهبران کومه له با یکی از تلویزیون های سلطنت طلبان و تأکید ایشان بر اینکه «سازمان انقلابی زحمتکشان کردستان ایران» دیگر «کمونیست» نبوده و مطالبات نظیر حق تعیین سرنوشت برای مردم کرد و حق خود مختاری را کنار گذاشته؛ طین افکنده است. مجری برنامه تلویزیونی **آیدانا**؛ سابقه درخشان و ضد سرمایه داری و فعالیت های پیشین این حزب را در راستای مبارزه برای حق تعیین سرنوشت برای مردم کرد و شیوه مبارزاتی آن را مورد سرزنش قرار داده؛ و آن حزب را به عنوان یک سازمان تروریستی و «سرخ و تجزیه طلب» که اکنون معقول شده (بخوانید به خط تمامیت ارضی سلطنت طلبان متقاعد شده است) و دیگر نه سخنی از تعیین سرنوشت کردها می آورد و نه شیوه سابق را دنبال می کند، مورد ستایش قرار می دهد! رهبران سازمان زحمتکشان کردستان نیز مانند اطفالی که از کردار زشت پیشین خود شرمند بوده سر بزیر مورد اهانت و بی حرمتی توسط این عناصر قرار می گیرند (رجوع شود به مصاحبه با تلویزیون **آیدانا**)؛ همچنین گزارش های غیر موثقی از یک خبرنگار خارجی در

^۱ تاریخچه بحران رهبری کرد

^۲ البته این ادعا توسط آقای مهدی در اطاق «اتحاد سوسیالیست ها» پالتاک در ماه ژانویه ۲۰۰۵ انکار شد.

^۳ باز هم توهم حزب دمکرات کردستان نسبت به جمهوری اسلامی

جامعه بویژه در شرایطی که سوسیالیسم به عنوان یک تحول اجتماعی-سیاسی فوری در دستور کار آینده انقلاب ایران و به طریق اولی کردستان قرار ندارد تشریح شد. (تاکید از ماست)

از سوی دیگر «حزب کمونیست ایران» که از سابقه مبارزاتی رادیکالی برخوردار بوده و ادعا داشته که جناح رادیکالتری از جناح عبدالله مهدی است؛ در مقاله ای توسط صلاح مازوجی در شماره ۱۴۳ نشریه جهان امروز (ارگان حزب کمونیست ایران) تحت عنوان «عراق بعد از انتخابات»، گرچه به استقلال جنبش کرد از امپریالیزم اشاره می کند اما در عین حال به احتمال تجزیه عراق و استقلال کردستان توسط خود امپریالیزم نیز تاکید می کند. او می نویسد که: «.....این احتمال را نیز نباید از نظر دور داشت که اگر ضعفها و بن‌بست امریکا در کنترل اوضاع عراق و آنچه را جنگ علیه تروریسم می‌خواند بیش‌تر از این خود را نشان دهد و دولت امریکا متقاعد شود که پروژه‌هایشان آن‌چنان که باید پیش نمرود ممکن است که سیاستشان در مورد عراق با دگرگونی روبرو شود، و بیش از این از تمامیت ارضی عراق دفاع نکنند. هر چند هنوز فاکت‌ها در حدی نیست که دال بر قوی بودن این احتمال باشد با این‌حال باید به آن توجه کرد. اخیراً هنری کیسینجر وزیر خارجه سابق امریکا در مصاحبه با کانال تلویزیونی سی.ان.ان گفته است " چنانچه منافع ملی امریکا در ایجاد یک عراق یک پارچه حاصل نشود، بهتر است که این کشور تجزیه شود." چند روز پیش جی گارنر اولین حاکم نظامی عراق بعد از اشغال این کشور طی مقاله‌ای در "وال استریت ژورنال" گفته است "امریکا در صورت ناکام ماندن در عراق باید از تشکیل کشور مستقل کردستان حمایت کند." گارنر می‌افزاید "همان‌گونه که فلیپین در دوره پایانی قرن گذشته بعنوان پایگاهی برای حضور نیروهای امریکا در منطقه اقیانوسیه بود، کردستان مستقل نیز می‌تواند در قرن جدید بعنوان پایگاه و نقطه اعزام نیروهای ما به جهان عرب و خاورمیانه عمل کند.....در دستگاه اداری بوش هستند کسانی نظیر پل ولفویتر در وزارت دفاع که با کیسینجر و جی گارنر اشتراک نظر دارند...»

در این نوشته منظور از تاکید به بروز این "احتمال" تجزیه عراق روشن نیست. او نتیجه گیری از این تحلیل انجام نداده است. چنانچه قرار است که سیاست امپریالیزم امریکا به منظور سرکوب زحمتکشان و کارگران عراق و زحمتکشان کرد باشد؛ چه تفاوتی می کند که چه اختلافاتی میان جناح های هینت حاکم امریکا در مورد تجزیه عراق در جریان باشد؟ ضمن اینکه باید تاکید شود که آقایان کیسینجر و گارنر و به ویژه پل ولفویتر (که در دولت راستگرای بوش نقش مهمی دارا است) خود از راست ترین و ارتجاعی ترین گرایش های هینت حاکم دولت امریکا هستند. بنابراین این احتمال حتی اگر به یک استراتژی یقین نیز مبدل گردد، تفاوتی در سیاست انقلابیون کمونیست در منطقه نخواهد گذاشت. اگر نیز آقای صلاح مازوجی تلویحاً بر این نظر است که تجزیه عراق توسط خود امپریالیزم کمکی به پیشبرد آرمان های مردم کرد می کند؛ سخت در اشتباه است (نظرگاههای پیشین حزب کمونیست ایران و مقاله کنونی مازوجی این موضوع را با صراحت نشان نمی دهد). بهره در مقطع کنونی، باید با صراحت سخن گفت و از تحلیل های دوگانه پرهیز کرد.

از منظر مارکسیزم انقلابی حل تکالیف دمکراتیک (از جمله مسئله ملی) در عصر سرمایه داری پسین با گسست کامل از امپریالیزم (و سرمایه داری) پیوند خورده است. کل دستگاه فکری و نظری و نظامی امپریالیستی مسبب اصلی تشدید مسئله ملی در منطقه بوده است. گرایش هایی که این اساس مارکسیستی را مورد تجدید نظر قرار داده و به دنبال کسب خرده نانی از امپریالیزم هستند محققاً خود را در آینده از صف جنبش رهایی بخش زحمتکشان و کارگران کرد جدا خواهند کرد.

مبارزه برای کسب حقوق ملت کرد از مبارزه با امپریالیزم جدا نیست

چپ گرایان کرد باید توجه کنند که ساختار اقتصادی سرمایه داری، و تمام ابزار تولیدی وابسته به آن و خود بورژوازی در ایران و منطقه؛ بر اساس نیاز امپریالیزم و توسط آن ساخته شده است. واضح است که طبقه سرمایه داری که قرار است به کمک امپریالیزم در قدرت قرار گیرد قادر نیست نقش «انقلابی» همانند نقش بورژوازی اروپایی در قرن ۱۸ و ۱۹ را ایفا کند و یا در «جمهوری دمکراتیک انقلابی» شرکت کند؛ زیرا در عصر سرمایه داری پسین، لازمه جهش اقتصادی گسست کامل از امپریالیزم و عدم وابستگی به آنست. شرکت نمایندگان احزاب کرد عراق در یک حکومت دست نشانده امریکا و سیا (حتی چنانچه انتخابات دمکراتیک انجام داده شده باشد که چنین نبوده است!) منجر به حل مسئله کرد توسط آنها نمی شود. صرفاً جلال طالبانی ها در مقام ریاست جمهوری به آلت دست امپریالیزم مبدل می گردند!

بر اساس تحلیل های مارکسیزم انقلابی، رهایی اقتصادی (و سیاسی) و جهش صنعتی در منطقه و کسب حقوق دمکراتیک توسط زانده های همان امپریالیزم، قابل تحقق نیست. ساختار اقتصادی تحمیلی توسط امپریالیزم در عراق و ایران جایی را برای صنعتی شدن و دمکراسی باقی نگذاشته است. بورژوازی در این کشورها در هر شکلی که ظاهر گردد ذاتاً وابسته به امپریالیزم است. حتی چنانچه توصیه های آقای کیسینجر مبنی بر جدا سازی منطقه کردستان عملی گردد، این شکل از جدایی تحت کنترل امپریالیزم، کمکی به آزادی و رفاه مردم کردستان نخواهد کرد.

چپ گرایان کرد باید توجه کنند که سرمایه داری کشورهای نظیر ایران و عراق به علت ادغام در بازار جهانی سرمایه داری و شکل ویژه رشد سرمایه داری، قادر به پیشبرد نیروهای مولده نبوده، نیست و نخواهد بود. در این مناطق تولید وسایل تولیدی امکان پذیر نیست. اینکه بورژوازی در قدرت، «مستبد» باشد (مانند اقتدارگرایان اسلامی یا صدام حسین) یا «دمکرات» (مانند سوسیال دمکرات وابسته به غرب و امریکا) تغییری در این وضعیت عینی نمی دهد. در بهترین حالت تولید وسایل مصرفی (کارخانه های کفش سازی، لوله آهن، سیمان و غیره) به رشد غیرمؤثر و بحران زا ی خود ادامه خواهد. ادامه بحران اقتصادی نیز از حل مسایل اولیه دمکراتیک مانند مسئله ملی؛ مسئله ارضی؛ مسئله زنان؛ مسئله دمکراسی و آزادی بیان و تجمع و مطبوعات جلوگیری به عمل می آورد. در واقع امپریالیزم با شرکت دادن رهبران کرد در حکومت از آنها برای تحمیل مردم کرد استفاده کرده و تحولات اساسی در راستای حل مسئله ملی را به تعویق خواهد انداخت.

برای تحقق دمکراسی و حل نهایی مسایل دمکراتیک نیاز به رشد نیروهای مولده در منطقه هست. این رشد نیروهای مولده در منطقه در چارچوب مناسبات سرمایه داری همواره با بحران ساختاری مواجه است. برخلاف سرمایه داری غرب که سیکل های متناوب اقتصادی (شکوفایی، افت، رکود و غیره) مشاهده می شود، در کشورهای نظیر ایران و عراق همواره، پس از رشد اقتصادی محدود و غیرمولد، «رکود» اقتصادی به وقوع می پیوندد. رکود، یکی از وجوه مشخصه ی سرمایه داری در این جوامع است. بورژوازی به هر شکل آن در ایران و عراق؛ حامل بحران ساختاری اقتصادی است. در نتیجه هر نوعی از حکومت های بورژوایی وابسته به امپریالیزم، مجبور به استقرار نظام سرکوب و اختناق خواهد شد. در عصر سرمایه داری پسین، بورژوازی (بومی، ملی، عمامه بسر، تاجدار یا کروات) از نوع آقایان جلال طالبانی و پارزانی) به نیروی بازدارنده پیشرفت اقتصادی مبدل می گردند. تنها نیروهایی انقلابی و مترقی اند، که از نظام سرمایه داری (ملی و بین المللی) گسست کنند. کسانی که زیر لوای دفاع از «حقوق ملی» همسوی با بورژوازی بومی و

در مارس ۱۹۸۸ از سوی ارتش عراق علیه کُردها در حلبچه به کار گرفته شد که منجر به مرگ ۷۰۰۰ تن از مردم زحمتکش کرد شد.

علت دشمنی دولت آمریکا با صدام بر اساس تجاوزات غیر انسانی او بر علیه مردم عراق نبود، بلکه تنها متکی بر اختلافات ناشی از مسایل درونی آنها است (مانند اختلافات درونی یک خانواده). دولت آمریکا وعده های بسیاری به رژیم صدام داده بود که پس از جنگ ایران و عراق به آنها عمل نکرد. به دنبال ۸ سال جنگ با ایران، بدهی مالی رژیم بعث به کشورهای اروپایی و عربی به بیش از ۸۵ میلیارد دلار رسید. تنها ۳۰ میلیارد دلار بدهی عراق به کویت و امارات متحد عربی و عربستان سعودی بود. قول و قرارهای دولت آمریکا مبنی بر حل مسایل مالی عراق و ایجاد موقعیت ویژه برای صدام در دنیای عرب و غیره هیچکدام برآورده نشد. چند ماه قبل از تهاجم به کویت در ۲۵ ژوئیه ۱۹۹۰ صدام در ملاقات ویژه خود با سفیر آمریکا در بغداد، خاتم ایبریل گلیسی، پس از طرح مطالبات و شنیدن پاسخ منفی از سوی آمریکا اعلام کرد که: «حالا این است دستمزد عراق که ثبات منطقه را حفظ کرده و آن را از غرق شدن در موج بی سابقه بنیاد گرایی نجات داده است؟ شما می گویند که آمریکا از دوستانش حمایت خواهد کرد، این است حمایت شما؟» حتی پیش از حمله نهایی به خاک کویت، صدام چراغ سبزی از «دوستان» آمریکایی خود دریافت کرد.^۵

بدین ترتیب اشغال کویت توسط صدام و حمله نظامی دولت آمریکا در فوریه ۱۹۹۱ آغاز شد و منجر به بیرون راندن صدام از کویت شد. اما در عین حال دولت آمریکا هنوز قصد سرنگونی صدام را نداشت. زیرا بدیل حکومتی و نزدیک تر از صدام به خود را ایجاد نکرده بود. سیاست دولت آمریکا تادیب صدام بود و نه جایگزینی وی. خطر سرنگونی صدام برای دولت آمریکا به مراتب بیشتر از حفظ وی در قدرت بود. زیرا سرنگونی صدام می توانست به حکومت های توده ای (شیعیان در جنوب و کُردها در شمال) منجر گردد، که این خود زمینه ساز طغیان های مردمی در سایر نقاط منطقه می شد.

اما دولت آمریکا نهایتاً تصمیم بر جایگزینی صدام گرفت. زیرا از یک سو در دهه پیش سرکشی صدام را نتوانست مهار کند و او را مانند سابق کاملاً تحت کنترل قرار دهد؛ و از سوی دیگر هیئت حاکم آمریکا به سیاست های نوینی برای کنترل منطقه خاور میانه همراه با تقویت اسرائیل رسیده بود و بدیل حکومتی را شکل داده بود. اما؛ «جایگزین» های صدام حسین، مانند «حامد کرزای» در افغانستان، از دست نشاندگان آمریکا برای استثمار کارگران و تحمیل زحمتکشان خواهند بود. ۳۲ نیروی به اصطلاح اپوزیسیون دولت عراق، عمدتاً متشکل از «اتحاد ملی عراق» (اعضای سابق حزب بعث) و «کنگره ملی عراق» (لیبرال های طرفدار جناح شاهین هیئت حاکم آمریکا) دو سال پیش در «ویلتن پارک» انگلستان، جلسه ای تحت عنوان «جلسه مادر»، به بحث و تبادل نظر نشستند. این جناح ها با همکاری طالبانی، بارزانی و آیت الله محمد باقر حکیم از «حزب اعلاى انقلاب اسلامی» به توافق رسیدند و امروز پس از مضحکه انتخابات اخیر بر مصدر قدرت نشستند. اما هیچ یک قادر به حل مسئله دموکراسی در عراق نخواهند بود. تاریخ معاصر نشان داده است که هر گونه مداخلات با امپریالیزم آمریکا در منطقه به ضرر زحمتکشان خواهد شد.

درس های مبارزات زحمتکشان عراق در جنگ ۱۹۹۱

امپریالیزم را توجیه و تبلیغ می کنند، خود، خواسته و یا ناخواسته به دشمنان ملت ها تحت ستم میدل می گردند. تاریخ قرن اخیر و شکست انقلابات جهانی همه ناشی از این سیاست های مداخلات جویانه با بورژوازی بومی و امپریالیزم بوده است.

«انقلاب دموکراتیک» (بخوانید انقلاب بورژوازی)، حول تنها خواست های دموکراتیک در انقلاب آتی شکل نخواهد گرفت؛ که کارگران و زحمتکشان برای به چنگ آوردن خرده نانی از بورژوازی و امپریالیزم مجبور به مسکوت گذاشتن مطالبات محوری خود گردند. کارگران و زحمتکشان منطقه همراه با متحدان واقعی خود (کارگران کشورهای مجاور) مبارزات خود را پیرامون مطالبات دموکراتیک و ضدسرمایه داری، در راستای به رهبری گرفتن انقلاب برای انجام تکالیفی که مقابلشان است گام بر می دارند.

امروز، در واقع به غیر از تکالیف دموکراتیک (که بورژوازی قابلیت انجام آن را از دست داده است) تکالیف ضدسرمایه داری نیز در دستور روز قرار گرفته است (کنترل کارگری بر تولید و توزیع، اقتصاد با برنامه، تدارک مدیریت کارگری و غیره). بدهی است که بدون سرنگونی سرمایه داری و لغو مالکیت خصوصی بر وسایل عمده ی تولیدی، زمینه لازم برای جهش تکنولوژیک، به وجود نخواهد آمد. بدون چنین جهشی، منطقه کردستان هرگز صنعتی نخواهد شد و چهره «دمکراسی» را به خود نخواهد دید. به سخن دیگر، بدون الغای مالکیت خصوصی و بدون اقتصاد «با برنامه» صنعتی شدن جامعه عقب افتاده ای نظیر ایران و عراق غیر قابل تحقق است. تنها با برداشتن جهش تکنولوژیک این جوامع قادر خواهند بود که سهمی از بازار جهانی را به خود اختصاص دهند. بدون چنین سهمی استفاده از تکنولوژی پیشرفته کارایی ندارد. اقتصاد منطقه برای پیشرفت تکنولوژیک باید ابتدا از چنگال بازار تحمیلی توسط سرمایه داری جهانی خود را رها سازد.

در نتیجه، برای رهاسازی اقتصادی، باید تکالیف مرکبی انجام پذیرد: تکالیف لاینحل دموکراتیک (مسئله ارضی، ملی و دموکراسی و غیره) و همزمان با آن (بنابر وضعیت مشخص) حل تکالیف ضدسرمایه داری (اقتصاد با برنامه، کنترل کارگری بر تولید و مدیریت کارگری و غیره). بنابراین مجموعه این تکالیف باید انجام پذیرند. بدون رفع کلیه این تضادها، هیچ یک از تضادها حل نمی گردند. برای تدارک این امر نیز جنبش کردستان به یک رهبری انقلابی کمونیستی و غیر مداخلت جو نیاز دارد. تجارب ضد امپریالیستی انقلاب کوبا و هم اکنون تحولات در ونزوئلا را کمونیست های کُرده باید مورد بررسی دقیق قرار داده و درس های ضروری را از آنها استنتاج کنند. رهبران «سوسیالیست» و «کمونیست» موجود نباید چشم امید خود را به امپریالیزم بدوزند.

«جایگزینی» صدام توسط آمریکا

بر خلاف نظریه پردازان امپریالیزم آمریکا، غرض از تهاجم نظامی علیه عراق ریشه کن کردن اختناق و ارباب مردم عراق و آزادسازی ملت کردستان عراق نبوده است. صدام حسین خود از همدستان و نزدیکان دولت آمریکا بوده و توسط «سیا» بر مصدر قدرت نشست، و موقعیت سیاسی خود را تا سال ۲۰۰۴ حفظ کرد. در ۲۶ نوامبر ۱۹۸۳ در بحبوحه جنگ ایران و عراق، دونالد رامسفیلد - وزیر دفاع فعلی از طرف رونالد ریگان به دیدار صدام رفت تا او را مجهز به مواد شیمیایی، مواد بیولوژیک و وسایل یدکی موشک، کند. این مواد

^۵ - برنامه های مستند تلویزیونی کانال ۶ آمریکا (Front Line) -

مارس ۲۰۰۳

^۶ - برای بحث مفصل تر در مورد رابطه دول آمریکا و اسرائیل رجوع شود به [مقالات مسایل بین المللی](#)

^۴ [جاوز «ونپال» را ملی کرده و تحت کنترل کارگری درآورد](#)

ایجاد کرده بود که آنان تا روزهای آخر متوقع بودند که آمریکا به کمک آنان بیاید!

بالاخره، جبهه فوق با چندین سازمان اسلامی، در بیروت، مجلس مشترکی برای حکومت آتی عراق اعلام کردند. باوجود اختلافات ریشه ای و سیاسی با سازمان های شیعیان اسلامی مانند مجلس شورای اسلامی، سازمان عمل اسلامی و حزب دعوه اسلامی (سازمان هایی که به درجات مختلف در ارتباط با رژیم ایران بودند)، در مورد شکل حکومت بعدی در عراق، رهبران کرد با طرفداران رژیم ایران وارد اتحاد شدند تا مشترکاً دست استمداد به سوی امپریالیزم دراز کنند.

از ابتدا مشخص بود که چنین سیاست هایی که توده های کرد و شیعه را فدایی مذاکرات پشت پرده با امپریالیزم و سرمایه داران منطقه می کند محکوم به شکست است. و چنین نیز شد! رهبران کرد بار دیگر در عمل نشان دادند که نه تنها اعتقاد به مبارزات مستقل توده ها خارج از چارچوب برنامه سرمایه داری و امپریالیزم ندارند که حتی به خواست های ناسیونالیستی خود نیز وفادار نیستند. آنان حتی حاضر نشدند برای یک کردستان مستقل از عراق مبارزه کنند!

ریشه ها و سابقه محدودیت های رهبری ناسیونالیستی کرد

مبارزات مردم کرد در راه احقاق حقوق خود، بطور عینی، همواره با نظام امپریالیستی و دولت سرمایه داری مرکزی (و سرمایه داری داخلی) در تقابل قرار گرفته است. امپریالیزم با تشکیل دولت های قوی در منطقه و استفاده از نفوذ بورژوازی کرد در درون توده های کرد، از گسترش جنبش در راه کسب استقلال جلوگیری به عمل آورده است.

پس از جنگ جهانی اول، با تضعیف امپریالیزم در سطح جهانی، اوج گیری جنبش های آزادی بخش ملی در کشورهای مستعمره و شبه مستعمره، و پیروزی نخستین انقلاب کارگری روسیه... امپریالیزم انگلیس سیاست قبلی خود، معروف به "تفرقه افکن و حکومت کن" را با ایجاد دولت های مرکزی قوی برای سرکوب جنبش ها، جایگزین کرد. کمک به تشکیل دولت های مرکزی در عربستان (خانواده سعودی)، عراق (هاشمی ها)، ایران (رضاخان پهلوی)، ترکیه (آتا ترک)... نمایانگر چنین سیاستی بود. هدف این رژیم ها سرکوب هرگونه جنبش های جدایی طلب و استقرار دولت مرکزی قوی بود. سیاست رضاخان در ایران (همانند آتا ترک در ترکیه) تصاحب زمین های قبایله ای، سکنی دادن اجباری و جلوگیری از مهاجرت فصلی قبایل بود. این اقدامات منجر به مرگ تعداد بیشماری از کردها (و سایر قبایل) گشت.

بدین ترتیب ملیت کرد توسط امپریالیزم جهانی میان چهار دولت تقسیم می شود. سرکوب هرگونه اعتراض و حرکت توده ای به وحشیانه ترین شکلی توسط این دولت های مرکزی صورت می گیرد. اما، این تحولات در مناطق مختلف کردستان به یک شکل و سرعت تحقق نیافت. در سال های دهه ۱۹۲۰ (۱۲۹۹) که رژیم های آتاترک و رضاخان مشغول سرکوب جنبش های محلی بودند، دولت عراق هنوز از قدرت کامل برخوردار نبود. در واقع دولت عراق در سه دهه گذشته توانسته که به یک دولت قوی مرکزی تبدیل شود.

بهررو، تلاش های دولت های مرکزی ایران، ترکیه، عراق و سوریه نه تنها به نابودی پایه های عینی مبارزات ملی کرد نینجامیده، که برعکس، همانطور که واقعه ۱۹۹۱ در عراق نشان داده است، این مبارزات ادامه داشته و در تشدید جنبش و آگاهی ملی و ضدسرمایه داری مردم کرد نقش مهمی ایفا کرده است.

در فوریه ۱۹۹۱ همزمان با خاتمه جنگ یک طرفه آمریکا با رژیم صدام، مردم تحت ستم کرد قیام مسلحانه خود را علیه رژیم بعث عراق آغاز کردند. کردستان عراق در عرض چند روز به اشغال مردم کرد در آمد. شهر نفت خیز کرکوک تحت کنترل نیروهای مسلح کرد قرار گرفت. در عین حال برخی از شهرهای جنوبی عراق در دست سایر زحمتکشان (بخصوص شیعیان) عراق افتاد. ارتش عراق نیز بلافاصله دست به سرکوب خونین آنان زد. امپریالیزم آمریکا که تا چند هفته قبل صحبت از سرنگونی صدام به میان می آورد، با مشاهده دینامیزم مبارزات زحمتکشان عراق علیه رژیم بعث به واهمه افتاده و برای حفظ بازمانده رژیم دیکتاتوری عراق به تکاپو افتاد. آقای جرج بوش (پدر) به رژیم ایران برای حمایت از شیعیان هشدار داده و در مقابل خواست رهبران کرد مبنی بر کمک رسانی به مردم کردستان سکوت اختیار کرد، و اجازه پرواز هلیکوپترهای جنگنده عراقی برای بمباران مردم کرد را به رژیم عراق داد. امپریالیزم آمریکا نشان داد که از مردم مسلح کرد به مراتب بیشتر از حضور صدام واهمه داشت.

در آن دوره نشان داده شد که نه صدام قصد مبارزه علیه امپریالیزم را دارد و نه آمریکا هدفش سرنگونی رژیم بعث بود. امپریالیزم با تضعیف صدام و حضور نظامی در منطقه به کلیه خواست های خود رسید و با حفظ رژیم بعث کنترل منطقه را بیشتر تضمین کرد. رژیم بعث با تایید آمریکا مشغول سرکوب بیرحمانه مردم زحمتکش عراق شد. حدود ۳ میلیون زن و بچه و مردان و زنان سالخورده به طرف مرزهای ایران و ترکیه رهسپار شده و نیروهای هوایی رژیم عراق آوارگان را بمباران کرد.

اعتراضات توده ای خودانگیخته مردم زحمتکش عراق در شهرها، علیه جنگ افروزی صدام در حین جنگ آمریکا با عراق آغاز گشت. اما، این تظاهرات و اعتراضات پراکنده و غیرمتشکل بودند. با اعلام آتش بس اعتراضات خودبخودی مردم شکل نوینی به خود گرفت. اعتراضات اولیه ابتدا در بصره توسط مردم شهر و سربازان از جبهه بازگشته آغاز شد. و بلافاصله به شهرهای زبیر، عماره، دیوانیه، و سپس کربلا و نجف گسترش یافت. گرچه حرکت توده ای مردم در شهرهای جنوبی عراق عمدتاً توسط شیعیان عراقی صورت گرفت، اما، زحمتکشان سنی و مسیحی نیز در این شهرها نقش تعیین کننده ای ایفا کردند. اکثر مراکز امنیتی پلیس مخفی رژیم (مراکز امن و استخبارات) بدست مردم افتاد. پس از این حرکات اولیه مردم بود که "رهبران" شیعه با همکاری رژیم ایران در حرکات اعتراضی شرکت کردند.

چند روز پس از اعتراضات در جنوب، مردم کردستان نیز بطور خود انگیخته و مستقل از "رهبری" سنتی، در چند شهر مانند رانیه و سلیمانیه مبارزه را آغاز کردند. در ابتدا چند گروه مستقل از رهبری سنتی وارد مبارزه شدند. مردم مسلح این شهرها بلافاصله به تشکیل شوراهای مسلح (لیرنه) اقدام کردند، کلیه امور دفاعی شهرها به دست آنان سازمان یافت. پس از این حرکات خود انگیخته بود که "رهبران" سنتی جنبش دست به فعال کردن جبهه موتلفه برای "سازماندهی" انقلاب زدند. جبهه مذکور مرکب بود از حزب دمکرات کردستان (به رهبری مسعود بارزانی)، اتحادیه میهن پرستان کردستان (به رهبری جلال طالبانی)، حزب سوسیالیست کردستان (به رهبری دکتر محمود رسول مامند)، شاخه کردستان حزب کمونیست (به رهبری عزیز محمد)، حزب ملت کردستان (به رهبری سامی عبدالرحمان) و حزب سوسیالیست کرد (یک حزب راست کرای ناسیونالیستی). گرچه این جبهه در تسخیر کرکوک نقش تعیین کننده ای دارا بود، اما کل انرژی و توان خود را به جای معطوف کردن به بسیج توده ها برای یک مبارزه مستقل از امپریالیزم و رژیم های سرمایه داری منطقه، در راستای مذاکرات پشت پرده با امپریالیزم و رژیم ایران، ترکیه و سوریه نهاد (نمایندگان این جبهه ائتلافی بارها برای مذاکره به سوریه و ترکیه و آمریکا سفر کردند). این جبهه در میان توده ها چنان توهمی نسبت به آقای بوش (پدر) و امپریالیزم

۱- مبارزه در راستای سرنگونی رژیم سرمایه داری

تجربه مبارزات ملیت کرد در چند دهه گذشته اثبات کرده است که حتی شعار "خودمختاری برای کردستان و دموکراسی برای ایران و عراق" بدون سرنگونی کامل ابزار دولت سرمایه داری ایران و عراق امکان پذیر نیست. هرگونه سازش و یا ایجاد توهم در میان زحمتکشان کرد مبنی بر ادامه مسالمت آمیز حیات سیاسی در کردستان با حضور یک رژیم سرمایه داری مرکزی غیرواقعی و غیرعملی است. شعار سرنگونی سرمایه داری با شعار حق تعیین سرنوشت تا سرحد جدایی و استقلال ملی و تشکیل دولت مستقل، گره خورده است.

۲- مبارزه علیه رژیم های سرمایه داری منطقه

مهم ترین و اساسی ترین درس شکست های جنبش کرد، در دوره گذشت، این است که حل مسأله ملی بدون ارتباط مبارزه بخش های مختلف مردم کرد واقع در دولت های کلیه این کشور امکان پذیر نیست. گرچه سطح مبارزات در کلیه این کشورها موزون و همزمان نیست، اما، وظیفه یک نیروی انقلابی در یکی از این کشورها برقراری ارتباط تنگاتنگ با سایر کردهای منطقه است. به محض پیروزی موقتی در کردستان عراق می بایستی این پیروزی و امکانات حاصل از آن در خدمت کردهای ترکیه و ایران و سوریه قرار گرفته شود. کردهای ایران، ترکیه و سوریه سال هاست که علیه رژیم های خود مبارزه کرده اند. امروز بیش از هر زمان دیگر رژیم ایران مشغول سرکوب کردها است. همبستگی کردها و مبارزه مشترک آنان برای سرنگونی رژیم های مرکزی خود ضامن پیروزی نهایی مردم کرد در راستای تحقق خواست های آنان است.

اما به جای انجام این امر مهم، رهبران ناسیونالیست و خرده بورژوازی کرد عراق در گذشته مشغول برقراری ارتباط با رژیم ایران شدند. امروز هم در صدر دولت نوین عراق این کار را در کنار رهبری شیعیان ادامه می دهند. همکاری با رژیمی که کارگران و زحمتکشان ایران و بخصوص کردها را بیش از دو دهه سرکوب و مرعوب کرده است. کردهای انقلابی عراق می بایستی شدیداً علیه این گونه ارتباطات ایستادگی کرده و با هم ملیتی های کرد و زحمتکشان فارس همبستگی اعلام می کردند و تا سرحد امکان آنان را در جهت سرنگونی رژیم حاکم بر ایران یاری رسانند. رژیم های منطقه نهایتاً با یکدیگر کنار آمده و مشترکاً کل زحمتکشان منطقه را سرکوب خواهند کرد.

سوسیالیست های انقلابی عراق باید از هم اکنون در راه ایجاد وحدت با کردهای ایران و ترکیه و سوریه و زحمتکشان فارس، عرب و ترک گام های لازم را بردارند. پیروزی کردهای عراق برای تعیین سرنوشت خود با پیروزی کردهای ایران، ترکیه و سوریه ادغام شده است. انقلاب کردستان یک انقلاب ضدسرمایه داری است و در کل منطقه باید تحقق یابد.

۳- مبارزه برای کوتاه کردن دست امپریالیزم از منطقه

جنگ اخیر امپریالیزم آمریکا با رژیم بعث یکبار دیگر ماهیت امپریالیزم را به توده های زحمتکش منطقه نشان داد. امپریالیزم در عمل اثبات کرد که گرچه صدام را کنار گذاشت اما خواهان سرنگونی نظام سرمایه داری و دستگاه سرکوب کارگران و زحمتکشان نیست. هراس امپریالیزم از مردم مسلح کردستان همواره به مراتب بیشتر از صدام بوده است. از دیدگاه سردمداران کاخ سفید، صدام قابل تأدیب بود و می توان جایگزین شود، اما مردم کردستان را به سادگی نمی توان به زانو در آورد. به زعم امپریالیزم به زانو درآوردن مردم کرد از طریق به کنترل درآوردن رهبران آنها عملی است. تقسیم مقام دولتی بین رهبران کرد در عراق به این منظور صورت گرفته است.

تقسیم مصنوعی کردستان توسط امپریالیزم، دو اصل تعیین کننده و حائز اهمیت را در کنار یکدیگر قرار داده است. از یکسو، تا زمانی که توده های کرد موفق به شکستن هر چهار رژیم سرمایه داری (ایران، عراق، سوریه و ترکیه)، در طی مبارزات ضدامپریالیستی خود نشوند، راه حل نهایی در راستای کسب حقوق ملی و تعیین سرنوشت، امکان پذیر نخواهد بود- یعنی برقراری ارتباط سیاسی و همبستگی تشکیلاتی نه تنها با متحدان کرد در کشورهای مجاور، که ایجاد پیوند با طبقه کارگر عرب، فارس و ترک. و از طرف دیگر، به علت ادغام ناموزون بخش های مختلف کردستان در ساخت اقتصادی و سیاسی کشورهای سرمایه داری مزبور، آهنگ رشد مبارزات در هر قسمت می تواند متفاوت باشد. مبارزه می تواند با اوج خود در یک کشور علیرغم فروکش در کشور مجاور ادامه یابد.



در اینجا این سوال مطرح می شود که چرا تاکنون جنبش کرد با استفاده از این ناموزونی ها به پیروزی دست نیافته است؟ علت شکست های گذشته مردم کرد، نه ارتباط به عدم مبارزه پیگیر آنان داشته و نه ربطی به قدرت دولت های مرکزی. علت اصلی کلیه شکست های جنبش کرد را باید در نقش رهبری ناسیونالیستی و خرده بورژوازی مردم کرد جستجو کرد. رهبری بازرانی ها و حزب دمکرات کردستان عراق، که از نیروهای عمده کردستان بوده اند، در زمینه سیاسی و مسائل برنامه ای هرگز از چارچوب محدود ناسیونالیستی/ سرمایه داری فراتر نرفت. رهبری بازرانی ها هیچگونه کوششی در ترکیب مبارزه برای "خودمختاری" ملی با مبارزه برای حل مسائل اجتماعی توده ها نکرده است. حزب دموکرات هیچ کوششی در ادغام مبارزات توده های کرد در عراق با مبارزات توده های کرد در ایران و ترکیه نکرد. این رهبری برعکس، همواره دست مدد به سوی امپریالیزم و رژیم های سرمایه داری کشورهای مجاور دراز کرده است. این رهبری هرگز درک نکرده و نمی تواند درک کند که رژیم های سرمایه داری و خود امپریالیزم سد اصلی راه "خودمختاری" برای مردم کردستان است. تاریخ مبارزات این رهبری نشان داده است که حل مسائل ملی در کردستان با حفظ یک برنامه بورژوازی (یا دمکراتیک) عملی نیست. مرور تاریخچه این رهبری برای درک مسائل امروز کردستان عراق ضروری است.^۶

"اتحادیه میهن پرستان کردستان" به رهبری جلال طالبانی نیز، علیرغم اتخاذ مواضع رادیکال و انقلابی (البته تا مقطع سال ۱۹۸۳ که سیاست های خود را تغییر نداده بود)، خود را در چارچوب یک برنامه "دمکراتیک" (یعنی برنامه ائتلاف طبقاتی با بورژوازی کرد که بی شباهت به مواضع آقای عبدالله مهدی نیست) محبوس کرده و در آن دوره قادر به ارائه یک راه حل ریشه ای نشد.

انقلاب ضدسرمایه داری و ضدامپریالیستی کردستان

کارگران و زحمتکشان کرد، برای ایجاد شرایط پیروزی نهایی، باید خود را از چارچوب یک برنامه بورژوازی و دمکراتیک رها کنند. پیروزی نهایی انقلاب کردستان در گرو پیروزی انقلاب در کل منطقه است. شروط اصلی تحقق این پیروزی در نکات زیر نهفته است:

^۶ رجوع شود به مقاله [تاریخچه بحران رهبری کرد](#).

لبنان

باز هم میدان جنگ توده های تحت ستم با امپریالیزم و عیادی داخلی اش

سارا قاضی

Sara@kargar.org

آتش افروزی امپریالیزم آمریکا، بار دیگر دامنگیر لبنان، بخشی کوچک از دنیای ستمدیده ما می گردد. با به قتل رساندن نخست وزیر آن کشور «حریری» دست آمریکا، اسرائیل و عیادی سرمایه دار امپریالیزم در منطقه باز شده تا به این بهانه دولت دست نشانده کهنه خود را با دولتی دست نشانده اما تازه نفس جایگزین کند، تا نه تنها بهتر بتواند مبارزات طبقه کارگر آن کشور را در گلو خفه کند که سیاست «جهانی شدن سرمایه» اش را که تا کنون در عراق و افغانستان با شکست مواجه شده، در لبنان تحکیم بخشد.

هفته گذشته در راستای این سیاست، حدود ۶۰ هزار نفر در تظاهراتی با محکوم کردن سوریه، خواهان خروج سربازان سوری از لبنان شدند. این تظاهرات که در بوق و کرنای مطبوعات و رادیو و تلویزیون بورژوازی غرب، خصوصاً آمریکا، سروصدایی زیاد برآه انداخت، با حمایت کامل دولت آمریکا روبرو شده و جورج بوش را بار دیگر به فکر "آزادی" و "دموکراسی" این بار برای این مردم انداخت - آزادی و دموکراسی از نوعی که تا کنون مردمان دو کشور از فقیرترین کشورهای جهان را به خاک و خون کشیده است.

در پی این رویداد، روز چهارشنبه ۱۸ اسفند، یک میلیون از فقیرترین، ستمدیده ترین و استثمارشده ترین این مردم ۴ میلیونی به خیابان ریخته و جواب دندان شکنی به آمریکا و عیادی بورژوازی داخلی اش دادند. در این تظاهرات - که دستگاه های ارتباط جمعی غرب، بخصوص در آمریکا کوشید تا با سکوت از آن بگذرد - یک میلیون کارگر، فقیر و بیکار، اعم از زن و مرد، بزرگ و کوچک، پیر و جوان با مشت های گره کرده خود این طور شعار دادند: «هر چه به سر ما می آید از آمریکا است»، «نه به آمریکا»، «نه به اسرائیل»، «نه به (قطنامه) ۱۵۵۹» (سازمان ملل در این قطنامه خواهان عقب نشینی ارتش سوریه از لبنان شده است)، «نه به دخالت خارجی». تظاهرکنندگان که در میدان «ریاض الصلح» در مرکز شهر بیروت تجمع کردند، بر تعداد جمعیتی که هفته پیش در دفاع از اسرائیل بر علیه ارتش سوریه اجتماع کرده بودند و بنا به گزارش خبرگزاری های امپریالیزم تعدادشان به ۶۰ هزار می رسید، بسیار فزون تر بودند.

در تحلیلی از دیدگاه مارکسیستی، این طور می توان گفت که آنچه در لبنان در حال رخ دادن است، ریشه در قطبی شدن هر چه بیشتر جامعه در طول سال های اخیر، بخصوص از سال ۲۰۰۰ تا کنون دارد. قطبی شدن جامعه به معنای عمیق تر شدن شکاف بین طبقه سرمایه دار با طبقه کارگر و افشار کم درآمد، فقیر و بیکار آن جامعه است. سال های خوب و دوران سازندگی آن کشور، پس از ۱۵ سال جنگ داخلی خانمان برانداز، در واقع بسیار کوتاه بود و پیش از آن که توده مردم عادی آن کشور بتوانند نفسی بکشند، به چنگال درنده گرسنگی و فقر فزاینده افتادند. در نتیجه در این مقطع از تاریخ، این مردم به طور طبیعی آماده مبارزه با نظام سرمایه داری و سیاست های جهانی امپریالیزم می باشند، اما بر اساس آنچه که در عمل مشاهده می کنیم، مشکل آنها همچون توده های ستمدیده و استثمار شده دیگر کشورهای جهان نداشتن رهبری انقلابی و متعهد به مارکسیزم انقلابی است.

در دوره پیش، رهبران ناسیونالیست کرد دست همکاری به سوی آمریکا دراز کرده و با سفرهای متعدد به ایالات متحده آمریکا، و ترتیب مذاکرات مخفی با دولت بوش توقع اخذ کمک داشتند! آنان پس از نیم قرن هنوز درک نکرده اند که تقسیم و تجزیه کردستان توسط امپریالیزم صورت گرفته و عمده ترین سد جلوی تحقق "خودمختاری" ملی، خود امپریالیزم است. سوسیالیست های انقلابی کرد هیچ توهمی به امپریالیزم ندارند و باید برای قطع دست های کل امپریالیست ها و متحدانش (و اسرائیل) از منطقه، مبارزات پیگیر و مستقل خود را آغاز کنند. رهبران ناسیونالیست و رادیکال خرده بورژوازی کرد که به نحوی از انحاء در چارچوب برنامه های بورژوازی اسیر شده اند، هرگز از امپریالیزم و رژیم های بورژوازی نمی توانند برش قاطع کنند. امروز هم نشان داده اند که جاه و مقام در درون یک دولت سرمایه داری دست نشانده را به مبارزه ریشه ای برای رهایی مردم خود ترجیح می دهند.



سوسیالیست های انقلابی، برای پایان دادن بر ستم ملی و ایجاد استقلال و وحدت ملی و دولت خود باید متکی بر متحدان خود باشند (کردهای منطقه و زحمتکشان عرب، فارس و ترک). رهبرانی که توهم را بر سرمایه داران منطقه و امپریالیزم ایجاد می کنند باید کنار گذاشته شوند. همانطور که امپریالیزم در منطقه یاران خود را یافته و متشکل می کند، زحمتکشان و کارگران منطقه خاورمیانه نیز باید از طریق ایجاد یک تشکیلات سیاسی در خاورمیانه (کردها، فارس ها، عرب ها و ترک های زحمتکش)، دست های امپریالیزم، صهیونیزم و رژیم های سرمایه داری را برای همیشه از خاورمیانه کوتاه کنند. همانطور که تجربه اخیر نشان داد امپریالیزم و رژیم های سرمایه داری در منطقه، علیرغم اختلافات و "جنگ"ها، با هم علیه زحمتکشان کنار می آیند.

پیروزی نهایی انقلاب در کردستان با انقلاب ضدسرمایه داری و ضد امپریالیستی در منطقه گره خورده است. سوسیالیست های انقلابی کرد اعتقادی به تجزیه مصنوعی کردستان توسط امپریالیزم ندارند. آنان خواهان مبارزه در راستای سرنگونی کلیه رژیم های سرمایه داری که کردستان میان آنان تقسیم شده است، می باشند. پیش شرط پیروزی نهایی نیز درس گیری از شکست های گذشته است. کلیه مبارزات دوره گذشته مردم کرد، به ضرورت اتحاد ما بین زحمتکشان کرد، فارس و عرب و ترک منطقه و ایجاد یک تشکیلات منطقه ای نشانده می زند. مبارزه برای ایجاد یک فدراسیون سوسیالیستی در منطقه پاسخگویی به بدیل امپریالیستی است.

۲۰ اسفند ۱۳۸۳

صفحه مسئله ملی
کارگر سوسیالیست

در ژوئیه ۱۹۵۸، به دستور ایزنهاور ۱۰ هزار سرباز نیروی دریایی آمریکا در خاک لبنان پیاده گردیدند. هدف از این کار پشتیبانی از دولت راستگرای «کامیل چامون» بود که به اصطلاح تحت حمله «کمونیسم بین المللی» قرار داشت. اما حقیقت این بود که در انتخابات پیش از آن، چامون با دخالت «سیای» آمریکا در انتخابات به اصطلاح پیروز شد و در نتیجه آن، چامون با یک شورش روبرو بود. این مسئله از اهمیت زیادی داشت، بخصوص که در کشور همسایه، عراق، خاندان سلطنت طرفدار آمریکا بوسیله افسران ملی گرای ارتش برچیده شده بود. یکی از بهترین و صحیح ترین تحقیقاتی که در این باره انجام گرفته، توسط «آیرین گندزیر» در کتابی به نام «دخالت ایالات متحده در لبنان و خاورمیانه، ۱۹۴۵-۱۹۵۸» می باشد که در آن آمده: «تضمین دسترسی به منابع نفتی، ساختن پایگاه، حق محفوظ در مورد خطوط هوایی، توافقات عمومی بر روی گسترش تجارت در منطقه» دلیل اصلی و زیربنایی بوده است. امروز نیز ما شاهد همین اهداف زیربنایی از طرف آمریکا هستیم.

دخالت آمریکا در واقع باعث قدرت بخشیدن به دولتی شد که نماینده قشر کوچکی از مسیحیان بسیار مرفه آن کشور بوده و نقش پلیس را در ایجاد خفقان برای اکثریت مسلمان آن کشور بازی کرده است. در سال ۱۹۷۵، جنگ داخلی بین فالانژهای فاشیست مسیحی که از جانب اسرائیل حمایت می شدند و جریان چپی ای که از اکثریت مسلمان به فقر کشیده شده دفاع می کرد و با فلسطینی ها متحد بود، در گرفت. در این مرحله، آمریکا برای تأمین پشتیبانی سیاسی، اول دخالت سوریه را در لبنان ترتیب داد. سوریه سپاه خود را برای دفاع از رئیس جمهور مسیحی لبنان «سلیمان فرانژین» و جناح راستگرای آن که بر لبه پرتگاه سقوط قرار داشت، فرستاد. ارتش سوریه در واقع، شورش را خواباند که حافظ اسد همیشه از آن ترس داشت که میداد تمام منطقه را رادیکالیزه کرده و باعث سقوط خود او گردد.

در تهاجم سال ۱۹۸۲ اسرائیل به لبنان که با تأیید آمریکا انجام گرفت، هزاران لبنانی جان خود را از دست دادند. آتش مرگبار اسلحه رژیم صهیونیستی عملاً محلات پرجمعیت و خرابه نشین غرب لبنان را نشانه گرفت. ارتش اسرائیل جنوب آن کشور را اشغال کرده و در جنگی که بیش از ۱۵ سال ادامه یافت، همه را به خاک و خون کشید. اتفاقاً خیلی از کسانی که در تظاهرات اخیر شرکت کردند، از بازماندگان آنانی هستند که به دست اسرائیلی ها یا کشته شدند و یا در زندان های صهیونیستی با شکنجه روبرو گشتند. در اکتبر همین سال، آمریکا سربازان نیروی دریایی خود را برای تحکیم وضعی که اسرائیل به وجود آورده بود، فرستاد. در آن زمان سازمان آزادی بخش فلسطین از آن کشور اخراج و رژیم فالانژ راستگرای «امین گمایل» به قدرت رسید. با حمایتی که آمریکا به این نحو از اقلیت مسیحی لبنان کرد، خشم مسلمان آن کشور را نسبت به خود باز هم عمیق تر نمود. در این راستا، سربازان آمریکایی به حملات مسلمانان با سرکوب دهکده های شیعیان از هوا و دریا پاسخ دادند و آنان را قتل عام کردند. برای تلافی، شیعیان با بمب های انتحاری، ۲۴۱ تن از آمریکانیان را کشتند. سربازان نیروی دریایی آمریکا ۴ ماه دیگر در لبنان باقی مانده و در طول این مدت به بمباران مواضع مسلمانان شیعه و دروزی پرداختند.

واشنگتن امروز، در حضور ارتش سوریه در لبنان، مسئول می باشد، زیرا که بوش (پدر) خواهان این نقش سوریه در سال های ۱۹۸۹-۱۹۹۰ بود و آن را تضمین کننده ثبات در آن کشور دانسته و در عین حال آن را هدیه ای برای حافظ اسد می دانست که از اولین جنگ آمریکا در خلیج فارس برعلیه عراق پشتیبانی کرد.

اتفاقی نیست که یکی از رهبران راهپیمایی هفته گذشته (مخالفان حضور نظامی سوریه)، «دوری چامون»، پسر کامیل چامون رئیس جمهوری که در مقابل مردم کشور خودش مجبور شد تا از ایزنهاور

در ماه مه ۲۰۰۴ در پی تظاهرات گسترده و ۲۰۰ هزار نفری مردم لبنان برعلیه خونخواری آمریکا در عراق، ما شاهد اعتصابات گسترده ای از جانب «کنفدراسیون عمومی کار» و «اتحادیه های کارگری» آن کشور بودیم که برعلیه افزایش قیمت سوخت به اعتراض بلند شدند. آنها به دولت اخطار دادند که اگر قیمت نفت را پایین نیاورد، اعتصاب عمومی براه خواهند انداخت. سال پیش بدهی آن کشور به ۳۴ میلیارد دلار یا ۱۸۵ درصد تولید ناخالص ملی رسید و به این دلیل دولت مجبور شد تا قیمت سوخت را بالا برده و از خدمات و مزایای اجتماعی بزند. دولت به مطالبه کارگران تن در نداد و این باعث پشتیبانی میلیونی توده ها از کارگران گردید.

بیشتر اتحادیه ها به پشتیبانی از اعتصاب بلند شدند. اتحادیه هایی نظیر معلمان وزارت آموزش و پرورش و آموزشگاه های خصوصی، کارمندان بانک ها، کارکنان ترابری، کارکنان وزارت نیرو، کارکنان «برق لبنان» (فرانسوی زبان)، کارکنان و استادان دانشگاه ها، کشاورزان، کارکنان وزارت کشاورزی، کارکنان سازمان آب بیروت و شمال لبنان، کارگران ساختمان سازی، کارکنان خط هوایمایی «ترانس مدیترانه» و شهروندان عادی که همگی در روز اعتصاب با ه دقیقه اعتصاب، پشتیبانی خود را اعلام نمودند.

در روز اعتصاب، در سراسر کشور برعلیه دولت تظاهرات براه افتاد. تاکسی رانان و مینی بوس رانان اعتصاب کرده و مسیرهایی که به جنوب شرقی بیروت ختم می شد را بستند. همین امر در شهرهای نباتیه، تریپولی، سیدون و سایر شهرها نیز روی داد. مدارس و وسایل نقلیه شهری در سراسر کشور فلج شد. فرودگاه بیروت به مدت سه ساعت تعطیل گردید.

در جلوی وزارت کشور تظاهرات نشسته انجام گرفت و تظاهرکنندگان با خود پلاکاردهایی داشتند که بر روی آن شعارهایی برعلیه قیمت سوخت، تبهکاری در دستگاه و بیکاری آمده بود. در آن زمان حریری نخست وزیر بود. با وجود اینکه قرار بود این تظاهرات آرام صورت گیرد، اما خاطره روز ۲۷ ماه مه سال پیش از خاطر کارگران لبنان نخواهد رفت. در آن روز، ارتش به تیراندازی به سوی مردم پرداخته و نهایتاً ۵ نفر کشته و ۳۰ نفر زخمی کرد. مردمی که از کشته و مجروح شدن همراهان خود خشمگین گشته بودند، به وزارت کار حمله برده و آن را به آتش کشیدند. این مبارزات روز بعد هم ادامه یافته و فضای شهرها را دود لاستیک های سوخته فرا گرفت. راه ها و مسیرهای رفت و آمد بیشتری مسدود گردید. سربازان نه تنها در حال شلیک هوایی و بعد شلیک در میان جمعیت بودند، بلکه مردم را دستگیر کرده و با قنذاق تفنگ به کتک زدن و مجروح کردنشان پرداختند.

در پایان روز سوم، دولت به ارتش دستور داد که عقب نشسته و حمله نکند. در این روز با تمام اتفاقاتی در طی دو روز رخ داده بود و جو انقلابی ای که بوجود آمده بود، تمام سروصداها خوابید. آنچه که به پایان بی نتیجه این قیام انجامید، نداشتن رهبری انقلابی در میان طبقه کارگر بود. آنچه که مسلم است، این است که رهبران «کنفدراسیون» و اتحادیه های کارگر، آن زمان که اعلام اعتصاب کردند، انتظار چنین پشتیبانی و شرکت توده ای را نداشتند و در برنامه خود نیز بدنبال ادامه این اعتصاب به نحوی که منجر به انقلاب شود، نبودند. در حالی که طبقه کارگر و توده مردم لبنان به طور طبیعی به این نیاز رسیده و قیام را تا این حد پیش بردند. از این جا به بعد، حرکت نیاز به رهبری انقلابی و برنامه ای انقلابی داشت و آنها هیچ کدام را نداشتند.

نکته قابل ملاحظه دیگر، وزنه خصمانه نسبت به آمریکا در تظاهرات اخیر است. این خصومت سابقه تاریخی دارد. امپریالیسم آمریکا مسئول اصلی ستم وارد بر مردم لبنان و کشته شدن آنها در جنگی است که ۱۵ سال به طول انجامید.

انقلاب سوسیالیستی سوق دهد، این انقلاب هم مانند انقلاب ایران بوسیله خرده بورژواها و بورژواهای سنتی چپاول شده و نهایتاً در وضع مردم تحت ستم آن کشور که از درصد بیکاری بسیاری بالایی رنج برده و اکثرشان زیر خط فقر به سر می برند، فرقی بوجود نخواهد آورد. در نهایت برای این مردم فرقی ندارد که چپاولگرانسان پالان اسلامی داشته باشند یا مسیحی!

۱۱ مارس ۲۰۰۵

کارگر سوسیالیست

منابع:

<http://www.marxist.com>

<https://www.wsws.org>

بقیه در صفحه ۱

جنگ در اردوگاه خودی!

به هیچ روی قابل چشم پوشی نیست که در جمع ما، ما که مدعی مبارزه برای دنیای برابری هستیم و زندگی خود را وقف این هدف می کنیم، زنان در معرض کمترین ستم جنسی قرار بگیرند. از این رو که این مسئله جبران ناپذیرترین صدمات را بر پیکر جنبش کارگری وارد کرده است و می کند! شاهد این ادعا حملات اخیر فمینیستهای بورژوایی به مارکسیسم در ماجرای قتل صبیحه است.

آن که در جبهه مبارزه با سرمایه داری می جنگد، بر استثمار یک انسان به دست انسانی دیگر معترض است. بنابراین برای او برابری میان انسانها و در نتیجه ی آن برابری زن و مرد، اصلی انکارناپذیر می باشد. پس چگونه شریک زندگی خود را از حقوق مسلم انسانی اش محروم می کند؟ آیا این فاجعه بزرگی برای جنبش کارگری ما نیست که مردان مارکسیست، به زبان شعار برابری دهند و در عمل زن را تنها در بستر و مطبخ بخوانند؟ و مهم تر از آن در حوزه ی جنبش کارگری آیا زنان مارکسیست هم باید همچون زنان دولت و پارلمان بورژوایی در سایه مردان قرار بگیرند؟

جنبش کارگری زنانه- مردانه نمی شناسد! حتی اگر زنان طبقه کارگر، چه آنانی که خود کارگرند و مستقیم مورد استثمار سرمایه قرار می گیرند و چه آنهایی که به واسطه ی مردان کارگیشان در بردگی خانگی با فقر و محرومیت دست و پنجه نرم می کنند، به علت فقر شدید فرهنگی نسبت به مردان از آگاهی نازل تری برخوردار باشند باز این نمی تواند برخورد حذف گرایانه مردان جنبش چپ را در رابطه با حضور زنان توجیه کند.

نگویید که خود نمی خوانند! حتی اگر این چنین است، مردی که قادر نباشد همسر و یا همکار خود را به سمت ترقی و آگاهی متعالی طبقاتی راهنمایی کند چگونه می تواند مدعی ساختن دنیایی نوین برای وی باشد؟ و یا آن فعالی که هنوز نمی خواهد ببذیرد زنان مبارز طبقه ی کارگر حتی آنانی که خانه نشین اند جزء جدانشدنی پیگر جنبش اند و در ایده هایش برای مبارزه، حضورشان را به عمد نادیده می گیرد، چه توجیهی برای ستم جنسی خود دارد؟ آیا او مترقی تر از یک بورژوا نسبت به زنان رفتار کرده است؟

فعال جنبش کارگری، باید به تمامی جوانب باورها و الزامات تفکر انسان گرای خود متعهد باشد و بخش مهمی از مبارزه اش در راستای تامین حقوق انسانی زنان مصروف گردد. در نتیجه در نخستین گام او بایستی برای همسر و هم زمان زن خود شرایطی را فراهم سازد که

کمک بطلند، می باشد. در طول جنگ داخلی ۱۹۷۵-۷۶، چامون پیر از جمله رهبران مسیحی ای بود که از سوریه خواست تا در لبنان دخالت کرده و از آن در مقابل فلسطینی ها و چپی ها دفاع کند. سپس به اسرائیلی ها روی آورده و از آنها هم همین کمک را خواست. دوری برادری دارد که به نام «دانی» که رهبر میلیشیا «ببرها» است. «ببرها» مسنول کشتار ۲۰۰۰ مرد، زن و کودک فلسطینی در سال ۱۹۷۵ در یکی از کمپ های فلسطینی می باشند. میلیون ها انسانی که روز ۸ مارچ (۱۸ اسفند) به تظاهرات پرداختند، از این چنین تجربیات تاریخی ای می آیند.

آنچه که در تظاهرات اخیر قابل ملاحظه است، رهبری حزب الله به سرکردگی شیخ حسن نصرالله است. حزب الله در این مبارزات و بخصوص در بیرون راندن اسرائیلی ها نقش موثر داشته و رهبری خود را توانسته قاطعانه اعمال نماید. در مقطع فعلی، هیچ جریان دیگری قادر نبود در مقابل بورژوازی مسیحی لبنان و امپریالیزم آمریکا به اندازه حزب الله بایستد. از طرف دیگر، جو خصمانه ای که امپریالیزم آمریکا از دیر باز در این منطقه ایجاد کرده با برانگیختن تعصبات مذهبی و در مقابل هم قرار دادن اقلیت های مختلف مذهبی بوده است تا به این ترتیب، مسئله اصلی که بهره کشی جماعت قلیل سرمایه دار از جمعیت کثیر بی سرمایه ای که می باید از دسترنج خود امرار معاش کند، کاملاً خدشه دار گردد و مبارزه اساسی طبقاتی به مبارزه برای مسائل رو بنایی ای مانند اختلافات مذهبی مخدوش شود.

در لبنان اما، خوشبختانه گره بین پایگاه طبقاتی و تعلقات مذهبی کاملاً واضح و مشخص است. یعنی اگر چه مبارزات طبقه کارگر و اقشار فقیر و تحت ستم آن جامعه آب و رنگی اسلامی دارد، ولی در پایه و اساس طبقاتی است و یا اگر چه طبقه سرمایه دار و قشر ممتاز آن مسیحی است، اما هدف حفظ و ترویج مسیحیت نیست، بلکه هدف اساسی اش حفظ و گسترش منافع طبقاتی خود و خوش خدمتی به ارباب بزرگ، امپریالیزم آمریکا است.

تنها دلیلی که در حال حاضر رهبری راستگرایی حزب الله شکل «انقلابی» به خود گرفته، اینست که این جریان با قدم برداشتن در راستای برخی مطالبات مردم تحت ستم آن کشور، در میان آن مردم پایگاهی دارد، صرفاً ناشی از صرفاً عدم وجود رهبری انقلابی پرولتاریا است. تجربه انقلاب ایران به ما ثابت کرد که این گونه جریانات خرده بورژوا یا بورژوای سنتی راستگرا، وقتی به قدرت برسد، قادر به پیاده کردن مطالبات اساسی طبقه کارگر و اقشار تحت ستم جامعه نیست و تا زمانی که جامعه دارای رهبری سوسیالیستی انقلابی نبوده و به برنامه مارکسیستی انقلابی مسلح نباشد، هرگز نمی تواند جوابگوی مطالبات انقلابی طبقه کارگر بوده و قادر به مبارزه با نظام سرمایه داری در جهت ریشه کن کردن آن باشد. حتی اگر جریانی مذهبی هم نباشد، مانند رهبران کنفدراسیون و اتحادیه ها کارگری لبنان که به دلیل اعتقاد نداشتن به مبارزه سیاسی انقلابی و اعتقاد نداشتن به برجیدن نظام سرمایه داری و روی کار آوردن دولت کارگری که کنترل تولید و توزیع کالا و اقتصاد کشور را از طریق کنترل کارگری از چنگ بورژوازی و نظام و فرهنگش بیرون بیاورد، ندارند.

در این مقطع از تاریخ باید به صراحت اقرار داشت که جریانات چپ خرده بورژوا و استالینیستی که به «انقلاب دو مرحله ای» اعتقاد دارند، مانند چوبی در لای چرخ انقلاب، جلوی حرکت طبیعی رشد انقلاب پرولتاری را می گیرند و در این مقطع از تاریخ جهان در هر کشوری از جهان، بزرگترین و مخوف ترین دشمنان طبقه کارگر هستند، زیرا در لباس دوست، طبقه کارگر را از نظر فکری و تنوری خلع سلاح می کنند.

لبنان در شرایطی است که می تواند دست خوش یک انقلاب شود. اما دقیقاً به خاطر نداشتن رهبری مناسب که بتواند انقلاب را به مسیر

در عین حال به همان اندازه که پیروزی انقلاب روسیه به همه جهان امید و آرزو بخشید و چشم انداز نوین نابودی نظام سرمایه داری را در مقابل همه ی ستمدیدگان جهان قرار داد، انحطاط انقلاب در دوران ظهور قدرت استالینیزم، همه کارگران جهان را دچار دلسردی و ناامیدی کرد.



تروتسکی ناپدید می‌شود

«انقلابی که به آن خیانت شد»، تنها مبحثی علمی است که جریان جزر و مد انقلاب و تحولات درونی انقلاب روسیه را توضیح می‌دهد. علم مارکسیزم که حزب بلشویک را مجهز به فنون پیروزی انقلاب شوراهای در روسیه کرد، در صفحات این کتاب مشاهده می‌شود. انحطاط دولت شوراهای و حزب پیشتاز انقلابی دوره لنین، به روشن ترین شکلی در این کتاب توضیح داده شده است.

استالینیزم به مثابه یک سرطان جنبش کارگری را ما در ایران نیز تجربه کردیم. جنبش کارگری ایران در دوران قیام از کودتای ۲۸ مرداد فدای نفوذ استالینیزم توسط حزب توده شد. در دوره قیام بهمین ماه ۱۳۵۷ و پس از آن نیز گرایش استالینیستی ضربات مهلکی بر بدن طبقه کارگر وارد کردند. این کتاب اساس و عملکرد پدیده ی ضدانقلابی استالینیزم را توضیح می‌دهد.

اگرچه کتاب حاضر در بحبوحه ی دهه ی ۱۹۳۰، بعد از پیروزی فاشیسم هیتلری در اوضاع آن دوره نوشته شده است، تحلیل علمی ارائه شده توسط تروتسکی صحت خود را کماکان حفظ کرده است. درک بسیاری از مسائل مربوط به اتحاد شوروی و سیاست های بوروکراسی استالینیستی حاکم بردولت های کارگری منحن شوروی آن دوره را ممکن می‌کند.

نسل جوان برای یافتن راه حلهای انقلابی نیاز به درس گیری از تجارب پیشین دارد. برای شناخت از پدیده استالینیزم و مقابله با نفوذ گرایش استالینیستی در جنبش کارگری، مطالعه این کتاب را به تمام جوانان انقلابی توصیه می‌کنم.

م. رازی

بهمین ۱۳۸۳

بتوانند در آن، برابری سوسیالیستی را با مردان تجربه کنند. این موضوع بسیار حائز اهمیت است که در کشاکش نبرد با سرمایه داری، آن هم با چنین وسعتی از ستم جنسی که بر تقریباً بر اکثریت زنان ایرانی می‌رود، زنان مبارز آغوشی پذیراتر از جنبش کارگری برای احقاق حقوق خود نیابند!

حال اگر برخورد مردان ما به گونه ای است که زنان طبقه ی خود را هم به حاشیه می‌رانند، جایی برای گلایه نیست که در آینده ای نزدیک، فمینیستهای بورژوازی در جذب و سازماندهی زنان معترض موفق تر از ما باشند. چرا که حال و به ویژه در آینده بخش اعظمی از نیروی زنان فعال جنبش کارگری به ناچار در یک مبارزه فرسایشی با افکار مردسالارانه مردانمان به هدر خواهد رفت!

رزا جوان

۸۳/۱۲/۱۲

[جوان سوسیالیست](#)

[صفحه زنان سوسیالیست انقلابی](#)

«انقلابی که به آن خیانت شد»

پیشگفتار م. رازی به مناسبت تجدید چاپ کتاب

«انقلابی که به آن خیانت شد»، یکی از مهم ترین آثار لنون تروتسکی، است که انتشار دوم ترجمه ی فارسی آن در اختیار خوانندگان قرار می‌گیرد. چاپ نخست در تیرماه ۱۳۵۹ توسط انتشارات فانوس در ایران به چاپ رسید.



هشت و هشت سال از انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ می‌گذرد. از اولین انقلاب سوسیالیستی پیروزمند تاریخ، که هنوز مهم ترین واقعه ی تاریخ جنبش کارگری است. مهم ترین از این لحاظ که برای اولین بار کارگران، دهقانان و زحمتکشان در روسیه با تشکیل شوراهای کارگری و دهقاناتی نشان دادند که می‌توانند جامعه را از سَر دولت استثمار سرمایه داری رها کنند. به جای دولت اقلیت سرمایه داری، دولت کارگری متکی بر نیروی اکثریت جامعه را بنا گذاشتند. این واقعیت همه ی جهان را دستخوش دگرگونی کرد. درس گیری از تجارب انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ برای نسل جوان ایران بسیار حائز اهمیت است.